# امام صادق (ع)را بهتر بشناسیم

## مشخصات کتاب

مؤلف: محمد الله اکبری
ناشر : ماهنامه کوثر

## مقدمه

نام شریفش جعفر، کنیه‌اش ابوعبدالله و ابواسماعیل و لقبهایش فاضل، قائم، طاهر، کافل، منجی و مشهورترین آنها صادق بود. در روز جمعه هفدهم ربیع الاول سال‌83 هجری قمری هنگام طلوع فجر درمدینه چشم به جهان گشود و در بیست و پنجم شوال سال 148 هجری قمری در سن شصت و پنج‌سالگی در مدینه چشم از جهان فرو بست و در کنار پدر و جد (امام باقر و امام سجاد(علیه السلام) و عموی جدش (امام حسن مجتبی (ع در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. پدرش 26 ساله بود که او زاده شد. دوازده سال از عمر شریفش را در کنار جدش امام سجاد (علیه السلام) و نوزده سال را در کنار پدرش امام باقر(علیه السلام) گذراند. مدت امامت آن گرامی 34 سال بود که حدود هجده سال آن (132 - 114ه) همزمان با حکومت امویان بود و شانزده سال آن(148-132 ه) همزمان با حکومت عباسیان. آن حضرت با پنج تن از خلفای بنی امیه هشام بن عبدالملک(125-105 ه)، ولید بن یزید (126-125ه)،یزید بن ولید (1267ه)، ابراهیم بن ولید (127ه) و مروان بن محمد ملقب به‌حمار (132-127ه) و دو تن از خلفای بنی عباس ابوالعباس سفاح (132-136) و ابوجعفر منصور (158-136ه) معاصر بود. در مدت امامت آن حضرت در قلمرو اسلام حوادث مهمی روی داد. تنی چند از علویان علیه حکومت وقت قیام کردند. زید بن علی بن الحسین پسر امام سجاد(علیه السلام) در سال 121 هجری علیه هشام بن‌عبدالملک اموی در کوفه قیام کرد و به شهادت رسید. یحیی پسر زید نیز چند سال بعد در خراسان قیام کرد و کشته شد. محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه نوه امام حسن مجتبی(علیه السلام) نیز در سال 145 هجری علیه حکومت عباسی علیه منصور دوانیقی در مدینه قیام کرد ولی کارش به جایی نرسید و کشته شد. برادر این محمد،ابراهیم بن عبدالله هم در همان سال در بصره علیه منصور قیام کرد و کشته شد. از جمله مهمترین حوادث سیاسی اجتماعی دوران امامت امام صادق (علیه السلام) انتقال حکومت از امویان به عباسیان بود. عباسیان که از سال 100 هجری یک نهضت فرهنگی پنهانی را بنیاد کرده بودند و علیه امویان در خراسان مخفیانه تبلیغ می‌کردند سرانجام در سال 129 هجری به یک قیام نظامی به رهبری ابومسلم خراسانی دست زدند و در سال 132 هجری ابوالعباس سفاح را در کوفه به خلافت رساندند و در همان سال مروان حمار آخرین خلیفه اموی در مصر به دست‌سپاه خراسان کشته شد. در دوره امامت امام صادق(علیه السلام) مسلمانان بیش از پیش به علم و دانش روی آوردند و در بیشتر شهرهای قلمرو اسلام به ویژه درمدینه، مکه، کوفه، بصره و... مجالس درس و مناظره‌های علمی دایر و از رونق خاصی بر خوردار گردید. در این مدت و با استفاده ازفرصت به دست آمده امام صادق(علیه السلام) توانست علوم و معارف اهل بیت را بیان کرده در همه جا منتشر کند. سفرهای اجباری و اختیاری امام به عراق و به شهرهای حیره، هاشمیه و کوفه و مدتی اقامت در کوفه و برخورد با اربابان دیگر مذاهب فقهی و کلامی نقش بسزایی در معرفی علوم اهل بیت و گسترش آن در جامعه داشت. دراین شهرها مدینه، کوفه، حیره، هاشمیه و مکه در ایام حج گروههای مختلف برای فراگیری دانش نزد آن حضرت می‌آمدند و از دریای دانش او بهره می‌بردند. بزرگان اهل سنت چون مالک بن انس،ابوحنیفه، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، ابن جریح، روح ابن قاسم و... ریزه خوار خوان دانش بیکران او بودند. آن اندازه که دانشمندان و راویان از او حرف و حدیث نقل کرده و از دانش وی بهره برده‌اند از هیچ یک از دیگر ائمه و دیگر خاندان اهل بیت،آن اندازه نقل نکرده‌اند. هیچ محدث و فقیهی به اندازه آن حضرت مساله پاسخ نگفته است. بر خورد وی با گروههای مختلف مردم سبب شد که آوازه شهرتش در دانش و بینش دینی، علم و تقوی، سخاوت و جود و کرم و... در تمام قلمرو اسلام طنین انداز شود و مردم ازهر سو برای استفاده از دانش بیکران وی رو سوی او کنند. دانشمندان علم حدیث شمار کسانی را که مورد اعتماد بوده‌اند راویان ثقه و از آن حضرت حدیث نقل کرده‌اند تا چهار هزار نفر را نوشته‌اند. ظاهراً نخستین‌بار ابن عقده این شمارش را انجام داده است. (نک‌مناقب، 4 / 369 دارالاضواء) شیخ طوسی در کتاب رجال خود سه هزار ودویست و سی و چهارتن از این راویان از جمله دوازده زن را نام‌برده است. (نک: رجال طوسی، اصحاب الصادق(ع در این دوره علوم و فلسفه ایرانی، هندی و یونانی به حوزه اسلامی راه یافت و بازار ترجمه علوم گوناگون از زبانهای مختلف به زبان عربی گرم و پررونق گردید. همچنین مکتبهای کلامی و فرقه‌های مذهبی و فقهی در این عصر پایه گذاری شد. مناظرات امام صادق(علیه السلام) با اربابان دانشهای گوناگون چون پزشکان، فقیهان، منجمان، متکلمان، صوفیان و... به ویژه مناظرات وی با ابوحنیفه مشهور و در منابع شیعه وسنی ثبت است. (نک مناقب: 4 / 305 - 233، کشف الغمه: 2 / 430 - 367) به‌عنوان مثال چگونگی گردش خون در بدن و وظائف گلبولها را امام‌صادق(علیه السلام) دست کم هزار سال پیش از دانشمندان غربی بیان کرده‌است. (بنگرید: توحید مفضل).

## شمایل

بیشتر شمایل آن حضرت مثل پدرش امام باقر(علیه السلام) بود. جز آنکه کمی باریکتر و بلندتر بود. مردی بود میانه بالا، افروخته روی،پیچیده موی و پیوسته صورتش چون آفتاب می درخشید. در جوانی‌موهای سرش سیاه بود. بینی‌اش کشیده و وسط آن اندکی بر آمده بود و برگونه راستش خال سیاهی داشت. محاسن آن جناب نه زیاد پرپشت و نه زیاد تنک بود. دندانهایش درشت و سفید بود و میان دو دندان پیشین آن گرامی فاصله داشت. بسیار لبخند می‌زد و چون نام پیامبر برده می‌شد رنگ رخسارش زرد و سبز می‌شد. در پیری سفیدی موی سرش بر وقار و هیبتش افزوده بود.

## آراستگی ظاهر

بسیار با ابهت بود. چندانکه چون دانشمندان زمانش به قصد پیروزی بر او برای مناظره‌های علمی به دیدارش می رفتند، با دیدن او زبانشان بند می‌آمد. همواره با وقار و متین راه می‌رفت و به هنگام راه رفتن عصا در دست می‌گرفت. ظاهرش همیشه مرتب ولباسش اندازه بود. به وضع ظاهر خود بسیار اهمیت می داد. موهای سر و صورتش را هر روز شانه می‌زد. عطر به کار می برد و گل می‌بوئید. انگشتری نقره با نگین عقیق در دست می‌کرد و نگین عقیق بسیار دوست می‌داشت. هنگام نشستن گاه چهار زانو می‌نشست و گاه پای راست را بر ران چپ می‌نهاد. در اتاقش نزدیک در و رو به قبله می‌نشست. لباسهایش را خود تا می‌کرد. گاه بر تخت می‌خوابید و گاه بر زمین. چون از حمام بیرون می‌آمد لباس تازه و پاکیزه می‌پوشید و عمامه می‌گذاشت.

## لباس پوشیدن

در لباس پوشیدن هم ظاهر را حفظ می‌کرد و هم توانایی مالی را و می‌فرمود: «بهترین لباس در هر زمان، لباس معمول مردم همان زمان است.» هم لباس نو می‌پوشید و هم لباس وصله‌دار. هم لباس گران قیمت می‌پوشید و هم لباس کم بها و می‌فرمود: «اگر کهنه نباشد، نو هم نیست.» لباس کم بها و زبر را زیر و لباس نرم و گران قیمت را روی آن می‌پوشید و چون «سفیان ثوری زاهد به وی اعتراض کرد که «پدرت علی (علیه السلام) لباسی چنین و گرانبها نمی‌پوشید» فرمود: «زمان علی (علیه السلام) زمان فقر و نداری بود و اکنون همه چیز فراوان است. پوشیدن آن لباس در این زمان لباس شهرت است و حرام خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد و چون به بنده‌اش نعمتی می‌دهد، دوست دارد بنده‌اش آن را آشکار کند. سپس آستین را بالا زد و لباس زیر را که زبر و خشن بود، نشان‌داد و فرمود: «لباس زبر و خشن را برای خدا پوشیده‌ام و لباس روئین را که نو و گرانبها است برای شما.» هنگام احرام وانجام فریضه حج برد سبز می‌پوشید و به گاه نماز پیراهن زبر وخشن و پشمین. لباس سفید را بسیار دوست داشت و چون به دیدن دیگران می‌رفت آن را برتن می‌کرد. نعلین زرد می‌پوشید و به کفش زرد رنگ و سفید علاقه‌مند بود.

## غذا خوردن

به هنگام غذا خوردن چهار زانو می‌نشست و گاهی هم بر دست چپ تکیه می‌کرد و غذا می‌خورد. رعایت بهداشت را به ویژه به هنگام غذا خوردن بسیار مهم می‌شمرد. همواره هم پیش از غذا خوردن دستانش را می‌شست و هم بعد از غذا، با این تفاوت که پیش از غذا دستانش را بعد از شستن، با چیزی چون حوله خشک نمی‌کرد ولی پس از غذا آنها را می‌شست و خشک می‌کرد. اگر هنگام غذا خوردن دستانش تمیز بود آنها را نمی شست. همیشه غذا را با گفتن «بسم الله شروع می‌کرد و با جمله «الحمدالله به پایان می‌برد. نیز غذا را با نمک آغاز و با سرکه تمام می‌کرد. به هنگام خوردن غذا «الحمدلله بسیار می‌گفت و نعمتهای خدا را سپاس می‌گفت. غذا را داغ نمی‌خورد بلکه صبر می‌کرد تا معتدل شود، میل می‌کرد. به وقت خوردن از آن قسمت ظرف که مقابلش بود غذا می‌خورد. هیچگاه در حال راه رفتن غذا نمی‌خورد. و هیچ وقت شام نخورده نمی‌خوابید. همواره به اندازه غذا می‌خورد و از پرخوری پرهیزمی‌کرد. بعد از غذا خوردن خلال می‌کرد.

## عبادت

امام صادق(علیه السلام) از اعاظم عباد و اکابر زهاد بود. از سه حال خارج نبود: یا روزه داشت، یا نماز می‌خواند و یا ذکر می‌گفت. چون روزه می‌گرفت بوی خوش به کار می‌برد و بعد از ماه رمضان بی‌درنگ زکات فطره روزه خود، خانواده و خدمتکارانش را می‌پرداخت. شبهای قدر را اگرچه مریض بود تا صبح در مسجد به نیایش وعبادت می‌گذراند. چون نیمه شب برای خواندن نماز شب بر می‌خاست با صدای بلند ذکر می‌گفت و دعا می‌خواند تا اهل خانه بشنوند وهر کس بخواهد برای عبادت برخیزد. هنگامی که ماموران حکومت برای دستگیری وی شبانه از دیوار منزلش وارد می‌شدند، او را در حال راز و نیاز با توانای بی‌همتا یافتند. آن گرامی ذکر رکوع و سجود را بسیار تکرار می‌کرد. امام صادق(علیه السلام) خداوند را همه جا حاضر و او را بر اعمال خود ناظر می‌دانست. از این رو به گاه نیایش مجذوب خداوند می‌شد. مالک بن انس می‌گوید: «با امام صادق بر او درود خدای باد حج گزاردم، به هنگام تلبیه هرچه می‌کوشید تا لبیک بگوید، صدایش درگلو می‌ماند و چنان حالتی به او دست می‌داد که نزدیک بود ازمرکبش به زیر افتد. گفتم: چاره‌ای نیست باید لبیک گفت. فرمود: چگونه جرات کنم لبیک بگویم، می‌ترسم خداوند بگوید: «نه لبیک چون زبان به لبیک می‌گشود، آن قدر آن را تکرار می‌کرد که نفسش بند می‌آمد. قرآن را بسیار بزرگ می‌داشت و آن را در چهارده بخش قرائت می‌فرمود.

## برنامه زندگی (کار)

امام صادق(علیه السلام) در زندگی برنامه‌ای منظم داشت و هرکاری را به موقع انجام می‌داد; چنانکه خود فرمود: «بی حیا بی ایمان است و بی برنامه بی چیز» مجلس درس و بحث و مناظره‌ها و مذاکرات علمی با شاگردان، یاران و سران مذاهب دیگر وقت معینی داشت و پرداختن به امور زندگی و کار در مزرعه و باغ نیز وقت‌خاص خودش را. آن حضرت یاران و پیروان خود را به کسب مال حلال تشویق می‌کرد و از آنان می‌خواست که در کار خود کوشا باشند و از هرگونه تنبلی و کسالت دوری کنند. کار کردن و تجارت را موجب عزت و سربلندی انسان می‌دانست و می‌فرمود: «صبح زود برای به دست آوردن عزت خود بروید.» ولی تاکید می‌کرد که تجارت باید سالم باشد و کسب در آمد از راههای درست و مشروع باشد. آن گرامی هرگونه کوشش و تلاش را برای توسعه زندگی خود و خانواده، حج و زیارت رفتن، صدقه دادن و صله رحم کردن را تلاش برای آخرت می‌دانست نه دنیا. تنها به کار و کوشش سفارش نمی‌کرد،بلکه خود نیز کار می‌کرد و در روزهای بسیار گرم تابستان، عرق ریزان در مزرعه و باغ خود کار می‌کرد. باغش را بیل می‌زد وآبیاری می‌کرد. یکی از یارانش می‌گوید: «آن حضرت را در باغش دیدم، پیراهنی تنگ، زبر و خشن در برو بیل در دست باغ را آبیاری می‌کرد و عرق از سرو صورتش سرازیر بود. گفتم: «اجازه بفرمایید من کار را انجام دهم.» فرمود: «من کسی را دارم که این کارها را انجام دهد، ولی دوست دارم که مرد در راه به دست‌آوردن روزی حلال از گرمی آفتاب آزار ببیند و خداوند ببیند که من در پی روزی حلال هستم.» یکی از یارانش که آن حضرت را در یک روز بسیار گرم تابستان دید که کار می‌کند، معترضانه گفت: «فدایت‌شوم، شما با مقام والایی که نزد خداوند داری وخویشاوندی نزدیکی که با پیغمبر داری، در چنین روزی، این گونه سخت کار می‌کنی؟» امام(علیه السلام) پاسخ داد: «در طلب روزی حلال بیرون‌آمدم تا از چون تویی بی نیاز شوم.» امام صادق(علیه السلام) هم خود کار می‌کرد و هم غلامان و خدمتکاران خود را به کار وا می‌داشت و هم‌کارگران روز مزد را به کار می‌گرفت. هر وقت کارگری را به کار می‌گرفت پیش از خشک شدن عرقش مزدش را می‌پرداخت. هنگام برداشت خرما هم در جمع‌آوری آن کمک می‌کرد و هم در وزن کردن آن. و هم به هنگام فروش و تقسیم بر فقرا و نیازمندان.

## تجارت

امام صادق(علیه السلام) نه تنها پیروان و یارانش را به کارهای درست و تجارت صحیح تشویق می‌کرد بلکه خود نیز گاهی به تجارت می‌پرداخت.اما نه به دست خویش. بلکه سرمایه‌اش را در اختیار کارگزاران وافراد مطمئن قرار می‌داد تا با آن تجارت کنند. چون می‌شنید که سودی برده و روزی به او رسیده شادمان می‌شد. با این حال بر تجارت سالم بسیار تاکید داشت و هنگامی که کارپرداز وی مصادف که با سرمایه وی به تجارت مصر رفته بود، با سودی کلان باز گشت فرمود: «این سود خیلی زیاد است با کالاها چه کردید که چنین سود هنگفتی به دست آوردید؟» مصادف پاسخ داد: «چون به مصر نزدیک شدیم از کاروانهای که از مصر می‌آمدند از وضع کالای خویش پرسیدیم. دانستیم که این کالا مورد نیاز مردم مصر است و در بازار آنجا بسیار نایاب است. از این رو با هم پیمان بستیم که کالایمان را جز در برابر هر یک دینار سرمایه یک دینار سود، کمتر نفروشیم، این بود که سود زیادی بردیم.» امام(علیه السلام) فرمود:«سبحان الله، علیه مسلمانان هم پیمان می‌شوید که کالایتان راجز در برابر هر دینار سرمایه یک دینار سود کمتر نفروشید!»سپس اصل سرمایه‌اش را برداشت و فرمود: «من را به این سودنیازی نیست. ای مصادف، چکاچک شمشیرها از کسب روزی حلال آسان‌تر است.» چون امام(علیه السلام) این گونه سود بردن را اجحاف در حق مسلمانان می‌دانست به کارگزار خود اعتراض کرد و از آن سود چیزی بر نگرفت.

## بخشش به نیازمندان

امام (علیه السلام) با آن همه تاکید و تلاش در به دست آوردن روزی حلال، بسیار بخشنده و کریم بود. یاران و پیروان خود را به بخشش سفارش می‌کرد و تاکید می‌فرمود یاور درماندگان و دستگیر در راه ماندگان باشند. او خود نیز عملاً چنین بود. پیوسته می‌فرمود: «مال با صدقه کم نمی‌شود.» امام بی‌توجهی به مؤمنان نیازمند را کوچک شمردن آنان می‌دانست و کوچک شمردن آنها را توهین به اهل بیت پیامبر (ص). حضرت صادق (علیه السلام) از راههای مختلف به خویشان و دیگر مردم نیازمند کمک می‌کرد. گاه نهانی صدقه می‌داد و گاه آشکار; گاه توسط کسی می‌فرستاد و گاه خود می‌برد. گاهی نیز غذا می‌پخت و افراد را به خوردن دعوت می‌کرد. شبانگاه، که تاریکی شب سایه می‌گسترد و مردم می‌خفتند، امام (علیه السلام) همچون پدرانش زنبیلهای نان و گوشت بر دوش می‌گذارد، کیسه‌های درهم و دینار در دست می‌گرفت، ناشناس به سراغ نیازمندان می‌رفت و غذا و پول را میان آنها تقسیم می‌کرد. معلی، یکی از ارادتمندان امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: «امام (علیه السلام) در شبی که باران نم‌نم می‌بارید از خانه به قصد سقیفه بنی ساعده بیرون رفت. من پنهانی دنبالش رفتم. در میان راه، ناگاه چیزی بر زمین افتاد. فرمود: «بسم الله، خدایا به من بازش گردان . جلو رفتم و سلام کردم، فرمود: معلی هستی؟ گفتم: آری، فدایت‌شوم. فرمود: «با دستانت جستجو کن، آنچه یافتی به من بده . جستجو کردم، نانهای پراکنده‌ای یافتم. وقتی آنها را به امام (علیه السلام) می‌دادم کیسه‌ای پر از نان بر دوشش دیدم. گفتم: اجازه بفرمایید من آن را بردارم. فرمود: من به حمل آن سزاوارترم، ولی با من بیا. سپس به سقیفه بنی ساعده رفتیم و مردمی را خفته یافتیم. امام (علیه السلام) کنار هر نفر یک یا دو نان گذاشت و برگشتیم.» علاوه بر آنچه امام خود شبانه به نیازمندان می‌داد، گاه به واسطه دیگران نیز اموالی برای آنان می‌فرستاد و می‌گفت: «به گیرنده نگویید من داده‌ام بر صدقه پنهانی تاکید می‌کرد و آن را بسیار دوست داشت. فضل بن ابی قره می‌گوید: «امام کیسه‌های پول را به کسی می‌داد و می‌فرمود: اینها را به فلانی و فلانی از بنی هاشم بده و بگو از عراق برایتان فرستاده‌اند.» آن شخص می‌برد و باز می‌گشت. امام می‌پرسید: چه گفتند؟ پاسخ می‌داد: گفتند: به سبب نیکی‌ات به خویشان پیامبر (ص)، خدای پاداش نیکت دهد.» بخششهای شبانه امام ادامه داشت و گیرندگان دهنده را نمی‌شناختند; تنها پس از در گذشت امام دریافتند که یاور آنان که بوده است. افزون بر این، امام آشکارا نیز از مستمندان دستگیری می‌کرد. یک بار چهارصد درهم و یک انگشتری به ارزش ده‌هزار درهم به فقیری بخشید. امام صادق (که درود خدا و فرشتگانش بر او باد) در صدقه دادن روشی ویژه داشت; اگر گیرنده به آنچه می‌گرفت قانع بود و خدای را سپاس می‌گفت، امام بیشتر به او می‌بخشید; و اگر آن را کم می‌دانست یا به جای شکر خدای از امام تشکر می‌کرد، دیگر چیزی به او نمی‌داد. مسمع بن عبدالملک گوید: «روزی خدمت امام صادق (علیه السلام) بودیم و انگور می‌خوردیم. نیازمندی آمد و چیزی خواست. امام (علیه السلام) خوشه‌ای انگور به وی داد. نیازمند گفت: نیازی به این ندارم پول بدهید! امام چیزی به او نداد و فرمود: خدای روزی دیگران را زیاد کند. نیازمند رفت و دوباره باز آمد و گفت: همان خوشه انگور را بدهید. امام چیزی به او نداد و فرمود: خدای روزیت را زیاد کند. سپس نیازمند دیگری آمد. امام (علیه السلام) سه دانه انگور به وی داد. نیازمند گرفت و گفت: سپاس خدای را که این روزی‌ام کرد. امام فرمود: صبر کن، پس دو دست خود را پر از انگور کرده، به او داد. تهیدست انگورها را گرفت و گفت: سپاس خدایی را که این روزی‌ام کرد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: بمان. سپس پولی که حدود بیست درهم بود، به او داد. نیازمند گرفت و گفت: خدایا، تو را سپاس. این تنها از طرف تو است. امام فرمود: بمان. سپس پیراهن خود را به او بخشید و فرمود: این را بپوش! مرد تهیدست پیراهن را گرفت، پوشید و گفت: سپاس خدایی که مرا پوشاند.... ای اباعبد الله، خدایت پاداش نیک دهد. جز این برای امام دعای دیگری نکرد و ما گمان کردیم که اگر امام را دعا نمی‌کرد همچنان به او چیز می‌بخشید.» امام (علیه السلام) همچنین از محصول باغهای خود نیز به نیازمندان، رهگذران و همسایگان می‌بخشید. امام باغی به نام چشمه «ابی زیاد» داشت که سالانه چهار هزار دینار درآمد داشت. آن قدر از آن می‌بخشید که تنها چهارصد دینار باقی می‌ماند. این باغ ماجرایی شگفت دارد. یکی از یاران امام (علیه السلام) به وی گفت: «شنیده‌ام در باغ چشمه ابی زیاد کاری شگفت می‌کنی، دوست دارم از زبان شما بشنوم.» امام فرمود: «آری، چون خرماها می‌رسد، فرمان می‌دهیم دیوارهای باغ را سوراخ کنند تا مردم وارد شوند و از میوه آن بخورند;» و نیز فرمان می‌دهم «ده ظرف خرما، که بر سر هر یک ده نفر می‌توانند بنشینند، آماده کنند و چون ده نفر بخورند، ده تن دیگر بیایند و هر نفر یک مد خرما می‌خورند.» سپس فرمان می‌دهم به تمام همسایگان باغ، از پیرمرد و پیرزن و مریض و کودک و زن و همه کسانی که توانایی آمدن نداشته‌اند، یک مد خرما بدهند. سپس مزد باغبانان و کارگران و سرپرستان باغ را می‌دهم و باقیمانده محصول را به مدینه می‌آورم و بین نیازمندان و آبرومندان به اندازه نیازشان تقسیم می‌کنم; و در پایان از چهارهزار دینار، چهارصد دینار برایم باقی می‌ماند. امام صادق (علیه السلام)، افزون بر این بخششها، بسیار میهمانی می‌داد. شاگردان، پیروان خویشاوندان، غریبان و رهگذران را به میهمانی می‌خواند و اطعام می‌کرد. خانه‌اش منزلگاه غریبان و مسافران بود. میهمانی دادن را بسیار دوست داشت. اطعام را از آزاد کردن بنده بهتر می‌دانست. او به پیروانش سفارش می‌کرد که خویشان و همسایگان و دوستان خویش را اطعام کنند. امام (علیه السلام) به اندازه‌ای میهمانی می‌داد که می‌توان گفت، بیشتر اوقات میهمان داشت. مردم می‌گفتند: «جعفر بن محمد به اندازه‌ای مردم را اطعام می‌کند که برای خانواده‌اش چیزی باقی نمی‌ماند.» امام صادق (علیه السلام) وقتی نمی‌خواست کسی را به خانه ببرد، تعارف نمی‌کرد. چون میهمانان بر سر سفره می‌نشستند، تعارف می‌کرد که بیشتر بخورند و هر چه بیشتر می‌خوردند، شادمان‌تر می‌شد. گاه خود از میهمانان پذیرایی می‌کرد. و کارهای آنها را انجام می‌داد، سر سفره گوشتها را جدا می‌کرد و در برابر میهمانان می‌گذاشت. خود برای میهمانان غذا می‌نهاد و حتی به دست خود برای آنها لقمه می‌گرفت. بسیار اتفاق می‌افتاد که وقتی مجلس درس و مناظره تمام می‌شد، موقع غذا خوردن بود. شاگردان و حاضران در محفل را نگه می‌داشت و با آنها غذا می‌خورد. در مقابل میهمانان بسیار خوشرو و خوشرفتار بود. و فقیر و غنی را باهم دعوت می‌کرد. گاه به میهمانان غذای بسیار لذیذ می‌داد و گاه غذای ساده و معمولی. در پاسخ یکی از یاران در این مورد، فرمود: من به اندازه توانم غذا می‌دهم. چون خدای روزی زیاد برساند، طعام نیکو می‌دهم; و چون روزی کم برسد، با غذای معمولی اطعام می‌کنم. چون میهمانی می‌داد غذایش هم خوب بود و هم زیاد. میهمانان را بزرگ می‌داشت و از حضور آنها اظهار شادمانی می‌کرد. به هنگام آمدن میهمانان، به آنها خوش آمد می‌گفت و در باز کردن و وانهادن بارشان به آنها کمک می‌کرد. هنگام رفتن میهمانان، در بستن بار و بنه به آنها کمک نمی‌کرد و خدمتکارانش را نیز از کمک کردن به آنها باز می‌داشت. چون سبب را می‌پرسیدند می‌فرمود: ما خاندانی هستیم که میهمانان را بر رفتن از منزلمان یاری نمی‌دهیم.

## شجاعت

امام صادق (علیه السلام) از نسل علی بود و در شجاعت بی‌نظیر. او شجاعت و پایداری را از پدران خود به ارث برده بود. در مقابل زورمندان و امیران از گفتن حق پروا نداشت. روزی منصور، خلیفه عباسی، از مگسی درمانده شد و از وی پرسید: چرا خداوند مگس را آفرید؟ امام (علیه السلام) پاسخ داد: «تا جباران را خوار کند.» وقتی «داوود بن علی، فرماندار مدینه، معلی بن خنیس را کشت، شمشیر برگرفته به کاخ امارت رفت; حقش را مطالبه کرد; قاتل «معلی را به قصاص کشت. ماموران حکومت‌خانه‌اش را به آتش کشیدند، در میان شعله‌های آتش قدم می‌زد و می‌فرمود: «من فرزند ابراهیم خلیلم وقتی که فرماندار اموی مدینه در حضور بنی هاشم و در خطبه‌های نماز علی (علیه السلام) را دشنام داد و همه بنی هاشم سکوت کردند، امام (علیه السلام) چنان پاسخ کوبنده‌ای به او داد که فرماندار بی‌آنکه خطبه را تمام کند راه خانه پیش گرفت.

## مهابت، گذشت و بردباری

امام (علیه السلام) مهابتی خدادادی داشت، چهره‌اش نورانی بود و نگاهش نافذ. عبادت بسیار سبب شده بود ابهتش دلها را جذب کند. عظمت و مهابت وی چنان بود که ابوحنیفه بر منصور وارد شد و امام (علیه السلام) حضور داشت، به گفته خودش چنان تحت تاثیر هیبت امام (علیه السلام) قرار گرفت که مهابت منصور با آن همه خدم و حشم در برابر آن هیچ بود. یکی از دانشمندان علم کلام، که بسیار بر خود می‌بالید و خود را برای مناظره با آن حضرت آماده کرده بود، چون چشمش به امام افتاد چنان تحت تاثیر قرار گرفت که حیران ماند و زبانش بند آمد. امام با وجود شجاعت و مهابت و قوت قلبی که داشت، در برخورد با مردم و خدمتکارانش بسیار بردبار و با گذشت بود و بدی را با نیکی پاسخ می‌داد. رفتارش با دیگران، حتی خدمتکاران بسیار ملایم و مهربانانه بود. خوشرو و خوش‌رفتار بود و ملایمت و نرمی معیار رفتارش شمرده می‌شد. روزی غلامش، که در پی کاری رفته بود، دیر کرد. امام (علیه السلام) در پی‌اش گشت و او را خوابیده یافت. نه تنها با او درشتی نکرد، بلکه کنارش نشست و او را باد زد تا بیدار شد. آنگاه به او فرمود: «تو را نشاید هم شب بخوابی هم روز، شب بخواب و روز کار کن.» گاه حتی بیش از این گذشت نشان می‌داد، به نماز می‌ایستاد و برای بد کننده از خدا آمرزش می‌طلبید. روزی شخصی که، امام را نمی‌شناخت، او را به دزدی متهم کرد. امام (علیه السلام) وی را به خانه برد و هزار درهم به او داد. چون شخص شرمنده و عذرخواه بازگشت و درهم ها را پس آورد، امام آن را نپذیرفت.

## صبر

امام صادق (علیه السلام) در برابر سختیها و مصیبتها بسیار پایدار بود. در برابر سختیهایی که حکومت برایش ایجاد می‌کرد و گاه حتی شبانه به منزلش می‌ریختند و به مرگ تهدیدش می‌کردند، استوار بود. او در غم از دست دادن فرزندان بسیار صبور بود. روزی با میهمانانش بر سر سفره بود که خبر در گذشت پسر بزرگش اسماعیل را آوردند. با آنکه اسماعیل را بسیار دوست داشت نه تنها بی‌تابی نکرد، بلکه با میهمانان نشست، لبخند زد، پیش میهمانان غذا گذاشت و آنها را به خوردن تشویق کرد و از روزهای دیگر بهتر غذا خورد. میهمانان از این که او را غمگین ندیدند تعجب کردند و سبب را پرسیدند. حضرت فرمود: «چرا چنین نباشم، راستگوترین راستگویان به من خبر داده است که من و شما خواهیم مرد.» چون کودکش مریض شده بود، غمگین بود و چون کودک درگذشت، اندوه را به کناری نهاد و به جمع یاران پیوست. پرسیدند: «تا کودک بیمار بود، غمگین بودی و چون درگذشت، غم از چهره زدودی ؟ فرمود: «ما خاندانی هستیم که پیش از وقوع مصیبت اندوهگین می‌شویم و چون فرمان حق در رسد به قضا رضا می‌دهیم و تسلیم فرمان حق هستیم. در فراق از دست دادن یاران و خویشاوندان اشک می‌ریخت، ولی پیوسته راست قامت بود. در شهادت عمویش «زید بن علی بن الحسین (علیه السلام)» گریست. در گرفتاری، شکنجه‌ها و شهادت عموزادگانش گریست، ولی همچنان پایدار ایستاد.

## تواضع

امام (علیه السلام)، با همه شرافت نسب و جلالت قدر و برتری دانشی که داشت، بسیار متواضع بود و در میان مردم چون یکی از آنان بود. به دست‌خویش خرما وزن می‌کرد. باغ خود را بیل می‌زد; آبیاری می‌کرد. چهارپا سوار می‌شد. و اجازه نمی‌داد حمام را برایش قرق کنند. چون بندگان بر زمین می‌نشست و غذا می‌خورد. و خود از میهمانانش پذیرایی می‌کرد. روزی برای دلجویی و دیدار به منزل یکی از بنی‌هاشم می‌رفت که کفشش پاره شد. کفش پاره را به دست گرفت و با یک پای برهنه تا مقصد رفت. یتیمان را نوازش و سرپرستی می‌کرد.

## صله رحم

برخورد خوب در برابر رفتار بد و مهربانی در مقابل خشونت، معیار رفتارش بود. او می‌کوشید کینه‌ها را از دلها بشوید و پیوندهای بریده را دوباره برقرار سازد. از جمله سجایای اخلاقی امام (علیه السلام) این بود که از خطاکار در می‌گذشت و پیوندش را با کسی که از او بریده بود، بر قرار می‌کرد. آنگاه که بین آن حضرت و «عبدالله بن الحسن نوه امام حسن (علیه السلام) مشاجره‌ای در گرفت; عبدالله با آن حضرت درشتی کرد. وقتی دوباره یکدیگر را دیدند، امام حال عبدالله را پرسید. وی خشمگینانه گفت: «خوبم . امام فرمود: «آیا نشنیده‌ای که صله رحم حسابرسی قیامت را سبک می‌کند.» به گاه مرگ وصیت کرد تا به «حسن افطس ، پسر عموی آن حضرت که به قصد کشتن امام (علیه السلام) به ایشان حمله کرده بود، هفتاد دینار بدهند.

## کمک مالی برای برقراری صلح و آرامش

او تنها برای برقراری پیوند و محبت بین خود و خویشاوندانش تلاش و از خود گذشتگی نمی‌کرد، بلکه برای برقراری دوستی بین دیگر مردم، به ویژه شیعیانش، نیز می‌کوشید. از مال خویش مبلغی به یارانش داده بود تا هرگاه پیروانش با هم به نزاع برخیزند به آنها بدهند و بینشان آشتی برقرار سازند.

## همدردی با مردم

نه تنها خود را در غم و شادی نزدیکان و یاران و پیروانش شریک می‌دانست، بلکه با تمام مردم همدردی می‌کرد. وقتی در مدینه نرخها بالا رفته بود به وکیل خرجش فرمان داد تا مواد غذایی موجود را بفروشد و مانند سایر مردم روزانه غذا تهیه کند. «معتب می‌گوید: چون در مدینه نرخها بالا رفت، امام به من فرمود: چقدر مواد غذایی داریم؟ گفتم: «چند ماهی را کفایت می‌کند. فرمود: آنها را بفروش. گفتم: مواد غذایی در مدینه نایاب است. فرمود: آن را بفروش و بعد مانند مردم هر روز مواد غذایی خریداری کن. ای معتب، نیمی از خوراک خانواده‌ام را گندم قرار بده و نیمی را جو; خدا می‌داند من می‌توانم به آنها نان گندم بدهم ولی دوست دارم خداوند ببیند که برای اداره زندگی‌ام خوب برنامه‌ریزی کرده‌ام. نه تنها دستگیر خویشاوندان، شیعیان و عموم مسلمانان بود; بلکه نیازمندان غیر مسلمان را نیز کمک می‌کرد. «معتب می‌گوید: بین مکه و مدینه همراه امام بودم. به مردی برخوردیم که خود را زیر درختی انداخته بود، امام فرمود: «به طرف او برویم، می‌ترسم تشنگی وی را از پای درآورده باشد.» راهمان را کج کردیم و به سوی او رفتیم; مردی مسیحی بود با موهای بلند. امام (علیه السلام) از او پرسید: «تشنه‌ای؟» گفت: «آری امام فرمود: ای مصادف، آبش بده. من پیاده شدم و سیرابش کردم. سپس سوار شدیم و رفتیم. من گفتم: این مرد مسیحی بود، آیا به مسیحی هم کمک می‌کنی؟! فرمود: در چنین حالتی آری. به هنگام فتنه از مدینه خارج می‌شد و به یکی از باغهایش می‌رفت و چون شورش فرو می‌نشست و آرامش برقرار می‌شد، به مدینه باز می‌گشت.